

در آمدی بر اقتصاد سیاسی امنیت ملی

محمود عسگری

تاریخ ارائه: ۱۳۸۳/۱/۲۲

محقق مرکز تحقیقات استراتژیک دفاعی

تاریخ تأیید: ۱۳۸۳/۲/۱۹

چکیده

با پایان جنگ سرد و افزایش وزن مؤلفه‌های اقتصادی در ارزیابی توانمندی ملی و وضعیت امنیتی واحدهای سیاسی، ملاحظات اقتصاد سیاسی نیز از اهمیت افزونتری در تحلیل امنیت ملی کشورها و تبیین رژیم امنیتی حاکم بر نظام بین‌الملل برخوردار شدند. بر این اساس مقاله حاضر در تلاش برای پردازش مؤلفه‌های امنیت ملی از منظر رهیافت اقتصاد سیاسی به بررسی وجوه گوناگون ارتباط نظری و تعامل عینی میان سیاست امنیت ملی کشورها و توانمندی اقتصادی آنها پرداخته و به ویژه این فرضیه را به آزمون گذارده است که با ارتقاء جایگاه اقتصاد سیاسی در استراتژی امنیت ملی دولت‌ها می‌توان در کنار تحلیل رئالیستی یا ایده‌آلیستی، از تحلیل اکوپلیتیک امنیت ملی سخن گفت. بنابراین می‌توان از نقش امنیتی سرمایه در گردش و حاشیه امنیتی کشورهای مقروض و موضوع سرمایه‌گذاری، تأثیر توزیع عادلانه عایدات بر ثبات و امنیت اجتماعی، تغییر رفتار سیاسی و نقش امنیتی رقبا با متعارضان منطقه‌ای و بین‌المللی از طریق تشویق‌ها و مجازات‌های اقتصادی و تجاری، گسترش ابعاد خشونت ساختاری در محیط بین‌الملل در نتیجه روابط نامتقارن اقتصادی میان مرکز و حاشیه اقتصاد جهانی و تعامل مضاعف ثروت ملی و قدرت نظامی، به عنوان وجوه مختلف این تحلیل نام برد. بنابراین تفکیک میان استراتژی امنیت ملی به منزله سیاست عالی و ملاحظات اقتصاد سیاسی در مقام سیاست‌دانی، تمایزی گمراه‌کننده و به لحاظ علمی بی‌اعتبار خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: توانمندی اقتصادی، سیاست امنیتی، دولت رانتی، عدالت اجتماعی، جهانی شدن

مقدمه

تحلیل امنیت ملی واحدهای سیاسی از منظر اقتصاد سیاسی، به مثابه یک رهیافت جدید و قابل توجه، مورد تأکید مکاتب متعدد جامعه‌شناسی و امنیت‌پژوهی بوده است. واقع‌گرایانی چون مورگنتا و والتز بر وجه اقتصادی ثبات سیاسی توجه ویژه‌ای داشتند. امنیت ملی و حتی بین‌المللی در مکتب لیبرالیسم، تابعی از منطق گردش سرمایه و تولید سود و ارزش افزوده بوده و حتی اخیراً در مکاتب نوینی که تحت عنوان «نگرش جامع» به امنیت ملی یا تحلیل کانستراکتویستی امنیت شناخته می‌شوند، پیوستگی بین اقتصاد و سیاست بسیار برجسته شده است. با این توصیف می‌توان این پرسش را مطرح نمود که امنیت ملی کشورهای جهان سوم، به ویژه در سال‌های پس از جنگ سرد، تا چه حد متأثر از ساخت اقتصادی آنهاست؟ مقاله حاضر می‌کوشد ضمن تبیین ارتباط بین سیاست ملی و توانمندی اقتصادی کشورها، این فرضیه را آزمون کند که با ارتقاء جایگاه اقتصاد سیاسی در تأمین امنیت ملی کشورها از طریق توزیع عادلانه عایدات، رعایت حقوق نسل‌های آتی و پاسداری از رژیم سیاسی، تمامیت ارضی و انسجام اجتماعی و تغییر منطق قدرت از فشار نظامی به توانمندی اقتصادی و اعتبار مالی، تلازم بین اقتصاد و امنیت ملی دوجندان شده، به طوری که می‌توان در کنار تحلیل رئالیستی یا ایده‌آلیستی، از تحلیل امنیت ملی بر مبنای ملاحظات اقتصاد سیاسی، دفاع علمی کرد.

البته پیدایش چنین تعاملی مربوط به سال‌های اخیر نیست. فریدبرگ معتقد است که از زمان امپراطوری اسپارت تاکنون، بین ثروت و قدرت نظامی تعامل وجود داشته است. آنچه در زمان حاضر به این سخن فریدبرگ وجه امنیتی می‌بخشد این است که در زمانه ما بیش از گذشته، سرمایه موجب تأمین امنیت ملی شده است. نمونه این داوری را می‌توان در میزان قدرت اقتصادی و در نتیجه تأثیرگذاری واحدهای سیاسی درک و ملاحظه کرد. فروپاشی شوروی، علیرغم برخورداری این امپراطوری از ادوات و تجهیزات گسترده نظامی و نیز احراز مقام دوم اقتصادی جهان توسط ژاپن که فاقد توان نظامی اما حاوی یک تریلیون دلار گردش سرمایه در سال است، از دگرگونی منطق و موضوع قدرت در جهان جدید حکایت دارد. البته این پیوستگی محدود به قدرت‌های برتر اقتصادی جهان نیست و حتی به طرز شگفت‌انگیزی در بین کشورهای جهان سوم هم برجسته شده است. در این کشورها، به خصوص آنهایی که

از ساخت رانتیر برخوردارند؛ امنیت ملی و به ویژه امنیت رژیم به شدت متأثر از عایدات اقتصادی است که از تولید یک محصول مانند نفت، گاز و مانند آن در اختیار حاکمیت قرار می‌گیرد.

از سوی دیگر، ملاحظات اقتصاد سیاسی در فرآیند طرح‌ریزی استراتژی امنیت ملی گریزناپذیرند. غفلت از این مورد، نه تنها نشانه ضعف راهبرد ارایه شده است بلکه به احتمال فراوان (به دلیل درهم تنیدگی حوزه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی) باعث می‌شود تا اهداف مورد نظر در سایر حوزه‌ها نیز تحقق نیابد. نظر به چنین اهمیتی است که پرداختن به موضوع اقتصاد سیاسی امنیت ملی ضرورت می‌یابد.

الف. امنیت پایدار و اقتصاد سیاسی

درهم تنیدگی امنیت ملی (به مفهوم دفع خطر خارجی، تقلیل آسیب‌پذیری داخلی و احراز توانایی ملی) و اقتصاد سیاسی، بسیار روزافزون شده است. این معادله با توجه به تعریف اقتصاد سیاسی شفاف‌تر می‌شود. با وجود آن که در مورد تعریف اقتصاد سیاسی، اجماع نظری وجود ندارد؛ لیکن به نظر می‌رسد تعریف پیتر ویلکن^۱ تا حد زیادی مبین ابعاد این مفهوم می‌باشد. وی اقتصاد سیاسی را منبعت از ارتباط بین نهاد قدرت، نیروهای اجتماعی جهانی (مانند جنسیت و قومیت) و سرمایه‌داری جهانی عنوان می‌کند. (۱)

بر این اساس، اقتصاد با سیاست به طور عام و با امنیت به طور خاص تعاملی مؤثر دارد. به تعبیر بوزان^۲ اقتصاد و سیاست، بخش‌های تحلیلی متفاوتی از یک واقعیت واحد محسوب می‌شوند. آنها با عینک‌های تحلیلی متفاوتی به پدیده‌ها و واقعیات می‌نگرند. البته مانند دیگر بررسی‌ها، در این جا نیز برخی مسایل و عوامل در متن بوده و بیشتر مورد تأکید قرار می‌گیرند و برخی دیگر در حاشیه و پس زمینه واقع می‌شوند. علی‌رغم برخی افتراق‌های ساختاری و پویایی‌های هر یک، این دو بخش، تعامل نزدیکی با هم دارند و نمی‌توان یکی را بدون دیگری درک کرد. (۲)

1. Peter Wilkin

2. Buzan

در این باره ریپسمن^۱ چنین استدلال می‌کند که تمایز بین مقوله دفاع از حاکمیت و امنیت ملی به مثابه نمودی از «سیاست عالی»^۲ و موضوعاتی نظیر رفاه اقتصادی به عنوان نمودی از «سیاست عادی»^۳، تمایزی جعلی و ساختگی است. چرا که چنین تفکیکی این نتایج را به دنبال خواهد داشت: (۳)

۱. بنیان‌های اقتصادی قدرت نظامی که اکثر واقع‌گرایان بر آن تأکید دارند، نادیده انگاشته می‌شوند.
 ۲. وابستگی دولت‌ها به اقتصاد بین‌الملل و منابع داخلی در جهت حمایت از اهداف امنیتی، مدنظر قرار نمی‌گیرد.
 ۳. بر امکان فراروی دولت‌ها که می‌توانند در یک اقتصاد جهانی به هم پیوسته و از طریق استفاده از ابزارهای اقتصادی همچون تنبیه‌ها و تشویق‌های اقتصادی به اهداف امنیت ملی خود برسند، سرپوش گذارده می‌شود.
- بر مبنای چنین استدلالی است که می‌توان از اثربخشی اقتصاد بر امنیت سخن گفت. بر این اساس چنانچه قدرت اقتصادی زمینه ساز فرصت‌سازی باشد، ضعف بنیان‌های اقتصادی نیز موجبات تهدیدزایی و فرصت‌سوزی را فراهم خواهد کرد.
- تری تریف^۴، استوارت کرافت^۵، لوسی جیمز^۶ و پاتریک مورگان^۷، پیامدهای امنیتی ضعف اقتصاد ملی را این گونه بیان نموده‌اند: (۴)
۱. ضعف مدیریت ملی در رقابت‌های بین‌المللی
 ۲. تحدید شعاع نفوذ قدرت ملی در نظام بین‌المللی
 ۳. آسیب‌پذیری فزاینده دولت ملی در قبال تهدیدات موجود در محیط بین‌المللی.
- از سوی دیگر به اعتقاد بوزان:

1. Ripsman
 2. High Politics
 3. Low Politics
 4. Terry Terriff
 5. Stuart Corft
 6. Lucy James
 7. Patrick Morgan

«... تأمین بنیه مالی، فنی و تولیدی در زمینه قدرت نظامی است که دولت‌ها را به سوی صنعتی شدن پیش می‌راند. چون جنگ آخرین گزینه است، در کسب قدرت نظامی حداکثر اتکالی به خود بهتر است. کنترل نکردن منابع قدرت نظامی باعث دوام آسیب‌پذیری می‌شود که در فضای بسیار نامطمئن شرایط جنگی، می‌تواند ویران‌گر باشد...» (۵)

همچنین علی‌رغم این نظر که گفته می‌شود هزینه‌های بالای دفاعی (برای نیل به امنیت) مانعی بر سر راه رشد و توسعه و در نهایت زمینه‌ساز بحران و ناامنی می‌باشد، نتایج تحقیقات بنوآ^۱ خلاف این مدعا را به اثبات می‌رساند. مطابق استدلال او:

«...برنامه‌های دفاعی، در امور اقتصادی غیرنظامی، حداقل به سه دلیل عمده، نقش مثبتی ایفاء می‌کند. اولاً و مهم‌تر از همه این که آموزش‌های نظامی، برای کارآموزان ابزارهایی فراهم می‌کند که سرانجام هنگامی که به مدد آنها وارد بازار کار غیرنظامی می‌شوند، ثمربخش‌تر خواهند بود. ثانیاً هزینه‌های زیربنایی نظامی، مانند فرودگاه‌ها و جاده‌ها، غالباً در خدمت کارهای غیرنظامی هم بوده‌اند. ثالثاً، ارتش‌های کشورهای جهان سوم اغلب در زمینه‌های آموزش و پرورش و مراقبت‌های بهداشتی، کارکردی غیرنظامی دارند... نتیجه نهایی این است که هزینه‌های نظامی، الزاماً از رشد اقتصادی بخش‌های غیرنظامی نمی‌کاهد.» (۶)

بر اساس این معادلات نوین است که می‌توان در کنار مؤلفه‌هایی چون قدرت نظامی، مشروعیت سیاسی و برخورداری از منابع حیاتی طبیعی، جایگاه ویژه‌ای برای توانمندی اقتصادی در نظر گرفته و امنیت ملی را بر مبنای این متغیرها تبیین نمود. توان اقتصادی هم در تقلیل تهدیدات خارجی و هم ترمیم آسیب‌پذیری‌های داخلی نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای دارد. برخی اندیشمندان مسایل قومی، اخیراً بدین نتیجه رسیده‌اند که بین برخورداری اقتصادی و خیزش قومی ارتباط لاینفکی وجود دارد؛ یعنی مهم‌ترین انگیزه شورش‌های قومی در درجه اول از محرومیت اقتصادی آنان نشأت می‌گیرد و مطالبات فرهنگی و هویتی در مرتبه بعدی قرار دارد. (۷) به این خاطر است که دولت‌ها برای تنبیه نیروهای سرکش، اغلب بر ملاحظات اقتصادی تأکید می‌کنند. در سطح بین‌المللی هم استفاده از توان اقتصادی برای تغییر رفتار رقیب، متداول است.

ب. کارکرد سیاسی - امنیتی اقتصاد

همانگونه که گفته شد به دلیل حساسیت افکار عمومی به اعمال خشونت نظامی و نتایج غیرقابل پیش بینی آن، بخش اعظم اهداف سیاسی - امنیتی از طریق تسهیلات و مجازات اقتصادی صورت می پذیرد. اشکال عمده نقش آفرینی اقتصاد در تحرک سیاسی - امنیتی عبارتند از:

۱. تشویق های اقتصادی

مراد از تشویق های اقتصادی، به کارگیری مکانیسم های اقتصادی در راستای تأمین هر چه بیشتر امنیت ملی است. دولت، به عنوان اعمال کننده تشویق ها در کوتاه مدت با انتقال فنآوری و اعطای اعتبارات، به عنوان پاداش، می تواند در انتظار تغییراتی سریع در برخی سیاست ها از سوی کشور مورد تشویق باشد. به منظور تغییر خط مشی کشور هدف در میان و بلندمدت، دولت اعمال کننده تشویق ها، ترتیبات تجاری ترجیحی را برقرار می نماید. در شکل ایده آل، اعطای تشویق های اقتصادی می تواند زمینه ساز نفوذ کشور اعمال کننده تشویق در فرآیند سیاستگذاری دولت هدف شود و بدین ترتیب از اتخاذ سیاست های تهدید کننده آن کشور جلوگیری به عمل آورد. (۸) حمایت قدرت های اتمی دنیا از طرح های سوخت های جایگزین اتمی (مورد کره شمالی) و کمک به رونق اقتصادی برخی کشورهای غیرقابل اعتماد (مانند صربستان و ازبکستان) از نمونه های این قبیل سیاست ها به شمار می آیند.

۲. تحریم اقتصادی

اعمال تحریم های اقتصادی نیز شکل دیگر به کارگیری حربه های اقتصادی برای تأمین اهداف امنیت ملی است. اهداف گرایش به چنین شیوه ای عبارتند از:

۱-۲. تنبیه دولت هدف

در بسیاری از مواقع، مهم ترین هدف از اعمال تحریم ها، تنبیه دولت خاطی می باشد. به عبارتی، اگر حکومت مورد نظر سیاست یا روشی را پیگیری نماید که با معیارهای بین المللی و یا منافع کشور قدرتمندی همخوانی نداشته باشد؛ به طور معمول از سوی

سازمان‌های بین‌المللی و یا آن دولت صاحب قدرت با اعمال تحریم‌هایی، تنبیه می‌شود تا در رفتار و سیاست‌های مذکور تجدیدنظر نماید.

۲-۲. ارسال علایم به دولت‌های دیگر

در پاره‌ای از موارد، هدف سازمان یا کشور اعمال‌کننده تحریم‌ها، علاوه بر تنبیه کشور یا کشورهای خاطی، ارسال علایم هشدار دهنده به بازیگران دیگر است. در واقع، کشورهای دیگر درک خواهند کرد که این تحریم‌ها نتیجه رفتار خاصی است که آنها باید از انجام آن صرف‌نظر کنند. واقعیت این است که تحریم‌ها زمانی نتیجه‌بخش خواهند بود که تبعات قابل توجهی را برای کشور هدف به همراه داشته باشند. در چنین وضعیتی است که دولت‌ها بر اساس محاسبه عقلانی در معادله هزینه - فایده از آن رفتار / سیاست خاص احتراز خواهند نمود.

بنابراین، تحریم‌ها از سوی بازیگران بیرونی وضع و اعمال می‌شود ولی این امر به معنای آن نیست که در موفقیت یا ناکامی تحریم‌ها، عوامل داخلی در کشور هدف نقشی ندارند.

«... به هر حال شرایط داخلی کشور تحریم‌شونده، نقش مهمی در تعیین پاداش‌های اقتصادی ایفا می‌کنند. بسیاری از پژوهشگران نیز تعیین نوع پاداش‌های اقتصادی را، اغلب بر اساس اولویت‌ها، سلیقه‌ها و میزان نفوذ گروه‌های سیاسی کشور گیرنده می‌دانند. اما به نظر می‌رسد عوامل داخلی و خارجی به یک اندازه دارای نقش مهم و تعیین‌کننده هستند.» (۹)

از طرف دیگر، علیرغم آن که استفاده از تحریم‌ها به خصوص در دهه گذشته به پدیده‌ای متداول مبدل شده است ولی برخی از صاحب‌نظران معتقدند که این روش نتایج چندانی به همراه ندارد.

به طور معمول این که گفته می‌شود اعمال تحریم‌ها با موفقیت همراه نیستند، متضمن دو معنی است:

۱. تحریم‌ها نمی‌توانند فشار اقتصادی ایجاد نمایند.
 ۲. فشارهای وارده ناشی از تحریم‌ها برای تغییر سیاست دولت هدف کافی نمی‌باشد.
- در مقام پاسخ‌گویی به چنین اشکالی، حامیان روش تحریم معتقدند که بی‌اعتنایی به تحریم‌های اقتصادی به مثابه ابزاری کارآمد، ناشی از چندا اشتباه است:

۱. فلسفه اعمال تحریم‌های اقتصادی مورد توجه کافی قرار نمی‌گیرد.
۲. مقایسه‌ای بین هزینه‌ها و دست‌آوردهای تحریم‌ها انجام نمی‌شود. پیرامون ارزیابی نتیجه تحریم‌ها باید به این نکته توجه داشت که اساساً تحلیل‌گران، نتایج اعمال تحریم‌ها را با دست‌آوردهای استفاده از نیروی نظامی مقایسه می‌نمایند. این در حالی است که باید نتایج مذکور را با منافع حاصله سنجید. به عبارتی، در برخی از موارد ممکن است استفاده از نیروی نظامی که بسیار پرهزینه می‌نماید دربردارنده منافع کمتری بوده و یا حتی با ناکامی مواجه شود. بنابراین، منافع نسبتاً محدود اعمال تحریم‌ها را نباید به عنوان دست‌آویزی برای صدور حکم عدم کارایی این مکانیزم قرار داد.
۳. بی‌توجهی به بسترهای اعمال تحریم، منجر به ناچیز شمردن منافع نسبی تحریم‌ها می‌شود. (۱۰) با همه این احوال، تحریم یکی از ابزارهای مؤثر و متداول رفتار سیاسی در عرصه بین‌المللی است. تحریم ۲۵ ساله دولت لیبی و بالاخره وادار ساختن آن به پذیرش مسئولیت در حادثه لاکربی و پرداخت غرامت به کشورهای امریکا، انگلیس و فرانسه از جمله آخرین و مهم‌ترین موارد کارآمدی عنصر تحریم به شمار می‌آید.

ج. دولت‌های رانتی

رانتی بودن دولت بدین معنی است که آن واحد از محل فروش کالا یا خدمات خاصی که ارزش افزوده‌ای معادل چندین برابر هزینه‌های صرف شده برای تولید یا ارایه آن محصول یا خدمت دارد، کسب درآمد نماید. (۱۱) به اعتقاد اندیشه‌گرانی همچون ببلاوی^۱ و لوسیانی^۲، دولت‌های رانتی به طور معمول بخش عمده‌ای از درآمد خود را به شیوه رانت آن هم با منشاء خارجی دریافت می‌نمایند. در نظام رانتیر، اقلیتی از افراد در فرآیند ایجاد و تولید رانت نقش داشته و در اغلب موارد دولت، یگانه منبع دریافت‌کننده آن است. (۱۲)

مصادیق بارز چنین دولت‌هایی را می‌توان در اکثر کشورهای صادرکننده نفت جستجو کرد. همان‌طور که بیان شد در این سیستم‌ها، دولت بسیار فربه و قدرتمند و نهادهای اجتماعی

1. Beblawi

2. Luciani

نحیف و ضعیف هستند. بنابراین در شرایطی که نهادهای جامعه مدنی یا وجود ندارند و یا از ضعف مفرط رنج می‌برند، معمولاً دولت و مردم بدون واسطه با یکدیگر تعامل می‌نمایند. از آن جا که دولت به دلیل استقلال مالی نشأت گرفته از درآمدهای رانتی، حداقل وابستگی را به جامعه و مردم دارد؛ در اغلب موارد این تعامل، شکلی یک سویه (از بالا به پایین / از دولت به جامعه) می‌یابد. تجربه بسیاری از کشورهای عرب نفت خیز منطقه خلیج فارس مبین آن است که در چنین وضعی، امنیت ملی مبدل به امنیت رژیم می‌شود. در این نوع سیستم‌ها، رژیم سیاسی بیش از مردم به فکر امنیت خویش بوده و اگر توانایی داشته باشد با استفاده از روش‌ها و ابزارهای پلیسی، سلطه خود را بر جامعه اعمال خواهد کرد. اگر این امکان برای حکومت وجود نداشته باشد با توجه به توده‌ای بودن جامعه (فقدان سازماندهی اجتماعی) و بالا بودن ظرفیت بسیج اجتماعی، با بروز حوادثی نه چندان مهم، جامعه با آشوب‌ها و شورش‌های توده‌ای مواجه خواهد شد.

از سوی دیگر امنیت این دولت‌ها نیز همبسته با تحولات بین‌المللی به ویژه در عرصه اقتصاد تعریف می‌شود. به عبارت دقیق‌تر با کاهش قیمت آن کالا یا خدمت در بازارهای بین‌المللی، آن کشور دستخوش بی‌ثباتی و ناامنی می‌شود. بنابراین، دولت‌های رانتی در چنبره‌ای از آسیب‌پذیری‌های داخلی و تهدیدات بیرونی گرفتار هستند. این قبیل دولت‌ها تجلی سیاسی ثروت هستند و معمولاً به دو روش ذیل در تعریف و تصحیح سیاست امنیتی تاثیر می‌گذارند:

۱. تنظیم آهنگ اقتصاد

دولت‌های رانتی به واسطه برخورداری از ثروت بی‌زحمت و بیکران، گرایش عمیقی به دخالت در اقتصاد ملی دارند. چنین دولت‌هایی که اصطلاحاً «حداکثرگرا» نامیده می‌شوند، با سیاست‌های خود فضای محدودی را برای گروه‌های فعال اقتصادی (که می‌توانند بورژوازی ملی را شکل دهند) باقی می‌گذارند. بدیهی است چنین رویکردی منجر به تهدید امنیت اجتماعی شده و امنیت دولت، محور و کانون امنیت ملی می‌گردد. علاوه بر این، حداکثرگرایی دولت (در عرصه اقتصاد) می‌تواند امنیت انسانی و هستی‌شناختی^۱ افراد را نیز مخدودش

نماید. (۱۳) این در حالی است که به زعم اکثر اندیشمندان، رشد اقتصادی در گرو سرمایه انسانی است. بنابراین بی‌توجهی به سرمایه انسانی^۱ موجب توقف رشد و متقابلاً بروز ناامنی می‌شود. در مقابل، دولت حداقل‌گرا نیز به نوعی دیگر می‌تواند امنیت داخلی را تحت تأثیر قرار دهد. برای مثال، اگر دولت در زمینه تأمین و عرضه کالاهای عمومی (در چارچوب رعایت حداقل‌گرایی) هیچ‌گونه دخالتی ننماید، بدون شک بی‌عدالتی مبانی امنیت عمومی را دچار اختلال خواهد کرد. همچنین اگر دولت در این چارچوب، در زیرساخت‌های اقتصادی سرمایه‌گذاری ننماید؛ از آن جا که بخش خصوصی تمایل و توانی برای این قبیل امور ندارد؛ به احتمال فراوان نظام با چالش‌های اساسی مواجه خواهد شد.

۲. اشتیاق به خلق اجتماع مطلوب

دولت رانتیر، علاوه بر اینکه در عرصه اقتصاد، بازیگری بی‌بدیل است از امکانات فراوانی هم در زمینه طبقه‌سازی، تحرک بخشی به طبقه مورد اعتماد، سرکوب طبقه یا قومیت غیرقابل اعتماد و بالاخره انشای سیاست اجتماعی مطلوب، برخوردار می‌باشد. از آنجا که انسجام اجتماعی از پایه‌های اساسی امنیت ملی در معنای مدرن و جامع آن است، بنابراین نقش‌آفرینی دولت در تولید، توسعه یا توقف انسجام اجتماعی می‌تواند حاوی تبعات امنیتی باشد.

نگرش واقع‌بینانه حکایت از آن دارد که قابلیت تداوم اقتصادی امنیت منوط به انسجام اجتماعی است. با تکیه بر چنین فرضی، فرسایش نشاط اجتماعی^۲ به واسطه ضعف درونی یا کشمکش‌های داخلی نه تنها بر رشد اقتصادی آینده اثرگذار است بلکه بسیاری از توانایی‌های دولت را برای تعقیب استراتژی بزرگ که مستلزم از خودگذشتگی در کوتاه مدت برای منافع بلندمدت‌تر است؛ کاهش می‌دهد. برخی از صاحب‌نظران، بر نقش کشمکش‌ها در توزیع داخلی دستاوردهای رشد اقتصادی تأکید دارند. به زعم آنها چنین کشمکش‌هایی، استراتژی ملی توسعه اقتصادی را از طریق کاهش توانایی حکومت مرکزی برای بسیج منابع داخلی سیاست خارجی، زمین‌گیر می‌کند. (۱۴)

1. Human Capital

2. National Vitality

یکی دیگر از ابعاد انسجام اجتماعی، مکانیسم توزیع درآمد است که به عنوان یک مسئله مهم و جدید در حوزه امنیت اجتماعی بر قدرت فعلی و آینده دولت تأثیر می‌گذارد. تداوم یا افزایش بی‌عدالتی، زمینه بروز ناآرامی‌ها را فراهم آورده و به آشوب و شورش‌های داخلی کمک می‌کند. با دیدی خوش‌بینانه، حتی اگر بی‌عدالتی هم این نتایج را به همراه نداشته باشد؛ تشدید بی‌عدالتی و کشمکش اجتماعی، توانایی دولت را برای پیگیری موفقیت‌آمیز سیاست خارجی خویش تحت تأثیر قرار می‌دهد. این وضعیت نتیجه حاد سیاسی شدن^۱ خط‌مشی‌های مالی است. بدیهی است وجود بی‌عدالتی، تأثیری منفی بر رشد اقتصادی می‌گذارد.

از برآیند مطالب فوق، پیوستگی اقتصاد با عوامل اجتماعی به ویژه در ساخت رانتیر به خوبی قابل درک است. از این رو شاید بتوان با استعانت از واژه ابداعی اندیشمندان مکتب کوپنهاگ، اذعان داشت که «اقتصاد در دوران فعلی، اقتصاد اجتماعی شده»^۲ می‌باشد. (۱۵)

از مجموعه مطالب فوق چنین برمی‌آید که در دو سطح ملی و داخلی، بین دو مقوله امنیت ملی و اقتصاد ربط وثیقی وجود دارد. ارتباط این دو، تا حدود زیادی متأثر از پیوستگی نهادینه در سطح کلان یعنی در عرصه نظام‌بین‌المللی است.

د. اقتصاد سیاسی امنیت بین‌المللی

رابطه اقتصاد سیاسی و امنیت نه تنها در سطح داخلی و ملی بلکه در عرصه بین‌المللی نیز قابل مشاهده است. به بیان روشن‌تر، اقتصاد بین‌المللی نیز به طور کامل در ساختار دولت، پویایی قدرت و امنیت نفوذ کرده و راه خود را با الگوهای تولید، مصرف و ملاحظات طبقاتی گشوده است. از این رو، الگوی تأثیر متقابل می‌تواند تبیین‌کننده این رابطه باشد. چنین تعاملی، بین ساختارهای سیاسی آنارشیک و اقتصاد سرمایه‌داری پیوند برقرار می‌کند. استدلال چنین ادعایی آن است که واگرایی اقتدار سیاسی در یک نظام متشکل از دولت‌ها، شرط لازم برای ظهور سرمایه‌داری می‌باشد. زیرا رقابت، ویژگی ذاتی شرایط و روابط آنارشیک است. در واقع، در چارچوب این ساختار سیاسی، بازیگران آزادی عمل زیادی به دست می‌آورند.

1. Hyper Politicization

2. Societal Economy

البته توجه به این نکته نیز ضروری است که آنارشی بین‌المللی، به خصوص در شرایطی که توسعه اقتصادی با نرخ‌های متفاوتی در سطح جهانی پیگیری می‌شود؛ می‌تواند موجب نگرانی‌هایی نظیر ظهور و بروز معمای امنیت - قدرت شود. (۱۶) فرمول معماگونه امنیت تا حد زیادی ناشی از دو تحول بسیار اساسی است:

۱. حذف جهان دوم

فروپاشی ابرقدرت شرق، حوزه‌ها و مؤلفه‌های امنیتی را تحت تأثیر قرار داد. پیش از همه باید به این موضوع اشاره کرد که فروپاشی بلوک شرق، حذف «جهان دوم» را در پی داشت. به عبارت دقیق‌تر، باید گفت که ساماندهی نظام جهانی بر اساس کشورهای جهان اول و سوم در قالب الگوی مرکز - پیرامون در حال شکل‌گیری است. این وضعیت به مثابه مبانی پیدایش نظام جدید، دربردارنده ملاحظات امنیتی خاصی است. با استقرار این الگو، کشورهای پیرامون در وضعیتی قرار می‌گیرند که می‌توان از آن با عنوان «چرخه توالی تهدیدات» نام برد. این در حالی است که کشورهای تشکیل دهنده مرکز، از افزایش ضریب امنیتی برخوردار خواهند شد.

از سوی دیگر، نوع ساختار جهان نیز اثرات قابل ملاحظه‌ای بر وضعیت امنیتی مناطق و کشورهای جهان دارد. برخی بر این عقیده‌اند که با توجه به توان نظامی - اقتصادی ایالات متحده، نظام بین‌الملل به سمت نظام سلسله مراتبی دستوری سوق پیدا کرده است. گروهی نیز بر این باورند که نظام بین‌الملل، تحت سلطه ائتلافی از قدرت‌های سرمایه‌دار قرار دارد. به باور بعضی از صاحب‌نظران، جهان دارای ساختاری چندقطبی (آمریکای شمالی، جامعه اروپایی و ژاپنی) ولی با ائتلافی واحد است. برخی دیگر نیز اعتقاد دارند که حرکت نظام جهانی به سوی بلوک‌های منطقه‌ای نظیر آمریکا، شرق آسیا، اروپا و مانند آن می‌باشد. (۱۷) بدیهی است هر یک از این ساختارها دارای آثار امنیتی خاصی خواهد بود. برای مثال در ساختار سلسله مراتبی، یک جانبه‌گرایی، ضعف نهادها و سازمان‌های بین‌المللی، تفسیرهای جانب‌دارانه از هنجارهای بین‌المللی و ناامنی برای دولت‌های ناهمسو با قدرت استیلاطلب (هژمون) وجود خواهد داشت. در حالی که در شرایط نظام چندقطبی، گرایش به چندجانبه‌گرایی، رعایت قواعد بازی،

امنیت بیشتر برای همه، احترام به قواعد و مقررات بین‌المللی، نظامی‌گری کمتر و سیاست‌ورزی بیشتر، منطق همکاری‌ها و رقابت‌های امنیتی و اقتصادی را شکل خواهد داد.

۲. جهانی شدن

از دیگر مباحث اقتصاد سیاسی امنیت بین‌المللی، پدیده جهانی شدن است. فروپاشی بلوک شرق، بستر مناسبی را برای تشدید و تعمیق جهانی شدن فراهم نمود. البته باید توجه داشت که پدیده جهانی شدن نیز مانند هر پدیده دیگر دارای دو وجه تهدیدزایی و فرصت‌سازی است. علی‌رغم آن که گفته می‌شود تهدیدات این پدیده برای دولت‌های جهان سوم بیشتر می‌باشد، ولی باید دانست که آثار جهانی شدن نسبی است. به تعبیر بهتر، اگر در بین کشورهای جهان اول (شمال) به واسطه قاعده نانوشته «صلح دمکراتیک»، ناامنی‌های نظامی تقلیل یافته ولی برخی تهدیدات اقتصادی و اجتماعی همچنان برای آنها باقی است.

چنین ملاحظاتی، این کشورها را به سوی درجه‌ای از بسته بودن در بخش‌های اجتماعی شده و اقتصادی سوق می‌دهد. البته نباید از فرصت‌هایی که این پدیده در عرصه‌های اقتصادی برای این کشورها ایجاد کرد غافل ماند. هر چند سیال / جهانی شدن سرمایه، نیروی کار و فنآوری، برخی فرصت‌ها را برای دولت‌های پیرامون (جنوب) به وجود آورد؛ لیکن این مهم را باید مدنظر داشت که جهانی شدن تنش‌های طبقاتی را در این جوامع تشدید کرده و موجبات افزایش بیکاری، رکود و مهاجرت نخبگان را فراهم می‌آورد که عامل تولید ناامنی است. بدیهی است چنین شرایطی، تهدیداتی را برای این دولت‌ها ایجاد می‌کند. بنابراین، موضوع اصلی در برخورد با جهانی شدن، بسته یا باز بودن کشورهاست. به طور معمول دولت‌های ضعیف‌تر، دارای اقتصاد بسته بوده و از سطح پایینی از توسعه برخوردارند. تبعات امنیتی چنین وضعی، بدبینی نسبت به تعامل است و در چنین شرایطی روابط با نظام جهانی، صرفاً روزنه‌ای برای تهدید و ضربه خوردن تلقی می‌شود. در طرف مقابل، دولت‌های قوی با اقتصادی باز در سطوح بالایی از توسعه اقتصادی قرار دارند. از دید آنها، توسعه مناسبات با کشورهای مختلف فرصتی را برای نیل به اهداف امنیت ملی با استفاده از ابزارهای اقتصادی فراهم می‌آورد.

بر اساس آن چه گفته شد می‌توان استنباط کرد که کارکرد اقتصادی سرمایه‌داری جهانی، تکمیل فرآیند سلطه سیاسی قوی بر ضعیف است. اگر دولت‌های مرکز، امنیت خود را با اشاره به الگوی سلطه جهانی تعریف می‌نمایند، پس دولت‌های پیرامون نیز می‌توانند مشکلات امنیتی خود را به مثابه بخشی از این پدیده نظام‌مند، وسیع‌تر جلوه دهند. در نتیجه، ناامنی آنها با وضعیت این دولت‌ها در ساختار اقتصاد سیاسی بین‌المللی تعریف خواهد شد.

بازیگران فراملی نیز از دیگر عوامل مؤثر اقتصاد سیاسی امنیت بین‌المللی به شمار می‌آیند. واقعیت آن است که در عصر جهانی شدن رژیم‌های اقتصادی، نهادهایی همچون صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی نقش حایز اهمیتی را ایفا می‌نمایند. این نهادها از طریق وضع مقررات و یا تحمیل شرایط می‌توانند وضعیت امنیتی کشورها را تحت تأثیر قرار دهند. در این باره می‌توان به اصلاحات ساختاری تجویزی بانک جهانی یا صندوق بین‌المللی در قبال اعطای وام به دولت‌ها اشاره کرد که در برخی موارد زمینه‌ساز بحران‌های گسترده سیاسی - اقتصادی شده‌اند. (۱۸)

در کنار مباحث فوق‌الذکر، باید این نکته را افزود که بین ساختار و فرآیندهای اقتصادی سیاسی بین‌الملل از یک طرف و محتوای دستور کار امنیت بین‌الملل از سوی دیگر رابطه و پیوندی جدی وجود دارد. به عبارتی تقارن شرایط نامساعد اقتصادی و سیاسی در سطح جهانی می‌تواند امنیت و ثبات بین‌المللی را برهم زند. در این مورد می‌توان به دهه ۱۹۳۰ اشاره کرد که در آن ساختارهای بدخیم اقتصادی با عناصر سیاسی - نظامی بی‌ثبات راهبردی همراه شد و جنگ جهانی دوم را پدید آورد.

همان‌گونه که گفته شد، جهانی شدن به مثابه یکی از پدیده‌های اقتصاد سیاسی بین‌المللی، منافع بیشتری را برای یک اقلیت و زیان‌های فراوانی را برای اکثریتی دیگر ایجاد کرده است. از جمله پدیده‌های قابل ملاحظه در چنین مناسباتی، ظهور دو مقوله «نفوذ» و «وابستگی» است. اهمیت این مقولات از آن حیث است که ظریف‌ترین نوع اجبار در اقتصاد سیاسی نفوذ و وابستگی، تجلی می‌یابد. وابستگی منتج از عدم تقارن روابط اقتصادی است و با استفاده از این شرایط، سیاست‌ها و گزینه‌های دولت هدف (ضعیف) تغییر می‌یابد. نفوذ نیز چهره دیگر وابستگی است که برای شریک مسلط در یک رابطه نامتقارن به دست می‌آید. (۱۹)

علاوه بر این مطالب، همان طور که می‌دانیم سیاست دفاعی کشورها نیز تا حد زیادی با الزامات بودجه‌ای مرتبط است. بر این اساس اگر توان اقتصادی دولت‌ها بالا باشد، درصد احتمال تحقق اهداف راهبردهای دفاعی آنها نیز افزایش خواهد یافت. این در حالی است که جهانی شدن فزاینده امور مالی، خودمختاری سیاست‌های مربوط به اقتصاد کلان کشورها را کاهش داده و این امر، توانایی دولت‌ها را برای افزایش بودجه‌های دفاعی، بسیج نیروهای نظامی یا حتی درگیر شدن آنها در شرایطی که خطر جنگ احساس می‌شود؛ تحت تأثیر قرار می‌دهد. چرا که به میزان خودمختاری و استقلال قدرت دولت در برابر نیروهای غیردولتی مانند شرکت‌ها، بازارها و افراد، شبکه‌های مالی بین‌المللی، بازارهای بزرگ مبادله ارز، پیچیدگی فزاینده تجارت بین‌المللی بین شرکتی و رقابت برای سرمایه‌گذاری خارجی اشاره دارد.

همچنین، جهانی شدن به تشدید انباشت سرمایه جهانی منجر شده است. برآیند گریزناپذیر چنین وضعیتی، بروز اشکال گوناگون نابرابری و استثمار اجتماعی و اقتصادی می‌باشد. نباید فراموش کرد که حرکت‌های رادیکال و خشونت‌آمیز، مولود نابرابری‌هاست. در واقع، خشونت‌ورزی فرودستان جهانی، اعتراض و واکنش به شرایط موجود در چارچوب عدم تقارن توانمندی‌هاست. شکل افراطی و رادیکال عملیات‌های خشونت‌آمیز (تروریسم) در برخی اوقات (نظیر حوادث ۱۱ سپتامبر) از چنان ظرفیتی برخوردارند که می‌توانند محیط امنیتی بین‌المللی را تحت تأثیر قرار دهند.

از سوی دیگر الگوی اقتصاد لیبرال که از مبادی اصلی جهانی شدن به حساب می‌آید، سبب می‌شود که اقتدار و حاکمیت دولت‌ها در بستر این فرآیند دچار فرسایش شود. البته باید توجه داشت که فرسایش مذکور، نسبی است. به تعبیر بهتر، کشورهای مرکز (شمال) در مقایسه با دولت‌های پیرامون، از توانمندی‌های بیشتری برای حفظ حاکمیت و اقتدار خود برخوردار می‌باشند. ضعف اقتدار و حاکمیت دولت نه تنها موجبات آشوب و بحران داخلی را فراهم می‌کند بلکه کشور را در برابر روندهای بیرونی آسیب‌پذیرتر خواهد نمود.

نتیجه گیری

همان‌گونه که در ابتدای مقاله بیان شد، هدف اصلی این نوشتار تبیین اقتصاد سیاسی امنیت ملی بود. آنچه عنوان شد، بیانگر شرایط پیچیده اثرگذاری اقتصاد سیاسی بر امنیت ملی است که می‌توان ماتریسی از اثربخشی آن در شرایط مختلف را ترسیم کرد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد ملاحظات اقتصاد سیاسی، مؤلفه‌های امنیت ملی از جمله تهدید، فرصت، آسیب‌پذیری و توانمندی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. ابعاد سخت‌افزاری (توان خرید یا ساخت تجهیزات و جنگ‌افزارها) و نرم‌افزاری (سیاست‌گذاری‌ها و طراحی راهبردها) قدرت به نوعی تابع روند تحولات رخ داده در حوزه اقتصاد سیاسی بوده و همبسته با دگردهایی‌های این حوزه دگرگون می‌شوند.

شاید اغراق‌آمیز نباشد اگر گفته شود نوع راهبرد کشورها به لحاظ آفندی - پدافندی بودن، تا حدی برآیند متغیرهای اقتصاد سیاسی است. علاوه بر این، بر اساس آن چه مطرح شد، ملاحظات اقتصاد سیاسی امنیت ملی منزلت ارزنده‌ای در مرحله «ارزیابی ریسک»^۱ راهبردهای امنیت ملی دارند. توضیح آن که امروزه گفته می‌شود راهبردهای امنیت ملی را پس از اجرا باید از نظر ارزیابی ریسک مورد بررسی قرار داد. پرسش اصلی در این مرحله آن است که آیا اهداف، مقدمات / ظرفیت‌ها و شیوه‌ها در راهبرد امنیت ملی با یکدیگر در تناسب هستند یا خیر؟ در پاسخ به این پرسش، مؤلفه‌های اقتصاد سیاسی کارکرد خود را در بازتعریف هر یک از این موارد (به جهت سازوکاری آنها با یکدیگر) ایفا می‌نمایند.

استنتاج دیگر آن است که چه در بعد داخلی و چه بین‌المللی، «قدرت فرآیند»های اقتصاد سیاسی به مثابه دست نامرئی^۲ آدام اسمیت^۳ فرآیند تحولات را شکل می‌دهند. در عرصه داخلی، اقتصاد سیاسی با کنترل و شکل‌دهی تقاضاهای فزاینده افراد، می‌تواند در حکم مکانیزمی در راستای «مدیریت بحران» به کار گرفته شود. اگر نظامی بتواند با استفاده از

1. Risk Assessment

2. Invisible Hand

3. Adam Smith

اهرم‌های اقتصاد سیاسی بر کارآمدی خود بیفزاید، مقبولیتش نیز افزایش خواهد یافت و فرآیند بازتولید نظام با اقتدار طی خواهد شد.

در عرصه خارجی، اقتصاد سیاسی بین‌المللی به لحاظ دامنه و عمق اثرگذاریش، تهدیدات / فرصت‌هایی ساختاری را برای واحدهای سیاسی (البته به مقتضای شرایط آنها) ایجاد می‌کند. از سوی دیگر در وضعیت کنونی به کارگیری ابزارهای نظامی جهت نیل به اهداف امنیت ملی، هزینه‌بر و توأم با ریسک فراوان است. از این رو در معادله هزینه - فایده به نظر می‌رسد بهره‌گیری از ساز و کارهای موجود در عرصه اقتصاد سیاسی در جهت نیل به اهداف مذکور مقرون به صرفه باشد. در مجموع باید اذعان داشت که شرط لازم جهت رسیدن به امنیت ملی و کاربست راهبردهای موفق در این زمینه، مدنظر قرار دادن ملاحظات اقتصاد سیاسی است. نتایج حاصل را می‌توان در قالب سه نکته اصلی بیان کرد:

۱. توسعه مفهوم امنیت ملی از فقدان تهدید به توان تولید امنیت پایدار سبب شده تا شعاع امنیت ملی، مفاهیم اقتصادی و سیاسی را هم دربرگیرد.
۲. خاستگاه و تأثیرات توانمندی اقتصادی، امنیت را به یک پیش شرط مهم و همچنین نتیجه توسعه اقتصادی تبدیل نموده است.

۳. توسعه پایدار در جهان جدید، مختص واحدهایی است که از سمت‌گیری اقتصادی و بافت سیاسی هماهنگی برخوردار باشند. نفوذ اقتصادی واحدهایی در حال افزایش است که نظام سیاسی آنها نگهبان منافع اقتصادی بوده و نخبگان اقتصادی، نسبت به ساختار و متولیان اقتصادی نظام وفادار باشند. ماحصل این هماهنگی، امنیت پایدار یک واحد سیاسی خواهد بود.

یادداشت‌ها

۱. ویلکن، پیتر، *اقتصاد سیاسی ارتباطات جهانی و امنیت انسانی*، مرتضی بحرانی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱، ص ۵۶.
2. Buzan, Barry, "The interdependence of Security and economic issues in the new world order", in Stubbs, Richard (ed), *Political Economy and The Changing Global Order*, London, Macmillan Press, 1994, p 89.
3. Ripsman, Norrin, The Political Economy of Security: A Research and Teaching Agenda, in Available <http://www.Startnet . ucalgary.ca/Journal/article.html/>.
4. Terriff, Terry and Other, *Security Studies Today*, Polity Press, 1999, p 142.
۵. بوزان، باری، *مردم، دولت‌ها و هراس*، مترجم ناشر، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، صص ۲۷۳ - ۲۷۲.
۶. کاپشتاین، اتان، «توسعه اقتصادی و امنیت ملی»، در ادوارد ای. آذر و این‌مون، چونگ، *امنیت ملی در جهان سوم*، پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹، ص ۱۹۵.
۷. برای نمونه نک به: آی‌آتا، عایشه گونش و آی‌آتا، سنجر، «جایگاه قومیت در مسایل امنیتی ترکیه»، در مارتین، لی نورجی، *چهره جدید امنیت در خاورمیانه*، قدیر نصری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳، ص ۲۱۸.
8. *The Political Economy of Security*, op.cit,
۹. بلانچارد، جین مارک، مانسفلد ادوارد و ریپسمن، نرین، «اقتصاد سیاسی امنیت ملی»، غلامحسین نه‌آزی، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال چهارم، شماره ۱۲ و ۱۱، بهار و تابستان ۱۳۸۰، ص ۱۴۵.
10. Kirshner, Jonathan, *Political Economy in Security Studies After the Cold War*, Occasional Paper, Cornell University, April 1997.
۱۱. حاجی‌یوسفی، امیرمحمد، «رانت، دولت رانتیر، رانتیرسیم»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۱۲۶ و ۱۲۵، بهمن و اسفند ۱۳۷۶، ص ۱۵۲.
12. See: Beblawi, Hazam and Luciani, Giacomo, *The Rentier State*, Landon, Groam Helm, 1987.
۱۳. پیرامون امنیت هستی‌شناختی نک به: گیدنز، آنتونی، *تجدد و تشخیص*، ناصر موفقیان، تهران، نشرنی، ۱۳۷۸، صص ۹۵ - ۵۹.
14. See: Kapstein, Ethan, *The Political Economy of National Security: A Global Perspective*, London, Mc Graw Hill, 1991.

15. See: Buzan, Barry and Waever, Ole, "Liberalism and Security: The Contradictions of the liberal leviathan", Copenhagen Peace Research Institute, April 1998, available in: <http://www.ciaonet.org/wps/bub02/bub02.html>.
16. "The interdependence of Security and economic issues in the new world order", op.cit, p 97.
۱۷. عسگری، محمود، جهانی شدن و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران: تهدیدات و فرصت‌ها، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۸۰، صص ۱۵۶ - ۱۲۰.
18. *Political Economy in Security Studies After the Cold War*, op. cit, p 12.
19. *Political Economy and The Changing Global Order*, op. cit, p13.